



## سخن مترجم

### فهرست مطالب

سخن مترجم ..... ۷

بخش اول (فصل‌های ۱ تا ۱۵) ..... ۱۱

بخش دوم (فصل‌های ۱ تا ۱۱) ..... ۲۲۳

بخش سوم (فصل‌های ۱ تا ۱۲) ..... ۴۲۹

فهرست نام‌ها ..... ۶۵۷

(۱۸۲۰-۱۸۲۹) بود که آن‌ها نیز امروزه از بزرگترین نویسندگان کلاسیک جهان به حساب می‌آیند. شارلوت برادری هم داشت به نام پاتریک برنول برزنته (۱۸۱۸-۱۸۲۸) و آن نیز که زندگی‌اش عمادنگر و کوتاه بود، دو دختر هم‌کلیل از شارلوت به دنیا آمده بودند که طفولیت مرده بودند.

شارلوت، مانند خواهرش امیلی، در کانون تبرج به مدرسه مخصوص دختران کشیش‌ها رفت (که شبیه مدرسه لوپود در همین زمان چین این بود) از ۱۸۲۵ تا ۱۸۲۸ معلم مدرسه بود و بعد هم مدتی در خانه‌ها درس می‌داد. در سال ۱۸۴۲ برای یادگیری زبان فرانسه و آلمانی با امیلی به بروکسل رفت و در سال ۱۸۴۲ همان‌جا بار دیگر به تدریس پرداخت. در سال ۱۸۴۴ به هارپرت برگشت و با دو خواهرش مدرسهای به راه انداخت اما شاگردی در مدرسه آن‌ها ثبت‌نام نکرد.

در سال ۱۸۴۶ کتاب شعرهای شارلوت، امیلی و آن برزنته با اساسی مستعار کوروا، الیس



## فصل ۱

آن روز نمی شد برای پیاده روی بیرون رفت البته صبح یک ساعتی در میان بوته های لحت پرسه رده بودیم، اما بعد از ناهار (حانم رید موقعی که کسی نبود رود ناهار می خورد) ناد سرد رستماتی نا خودش چنان ابر تیره و چنان ناران سگیسی آورده بود که دیگر حتی حرف بیرون رفتن و هواحوری را هم نمی شد زد

من از این موضوع خوشحال بودم، چون هیچ وقت پیاده روی های طولانی را دوست نداشتم، بخصوص در بعدازظهرهای سرد ناراحتی ام همیشه از این بود که وقتی دم عروب به خانه برمی گشتیم انگشت های دست و پایم کرحت می شدند، از عُرُغهای بسی پرستار دلم می گرفت، و از این که می دیدم الیرا و حان و حورحیانا رید قیراق تر از من هستند ححالت می کشیدم

حالا همین الیرا و حان و حورحیانا توی اتاق پذیرایی دور مامان شان جمع شده بودند. روی کاناپه ای کنار بحاری لم داده بود و نا این عریردرانه هایی که دورش بودند (و فعلاً نه دعوا می کردند و نه گریه) خوشحلتِ خوشحلت به نظر می رسید مرا از پیوستن به این جمع معاف کرده بود می گفت متأسف است که از روی ناچاری مرا راه نمی دهد، اما تا وقتی که از بسی نشود و خودش هم نبیند و نفهمد که من با حدیث کامل سعی می کنم احلاق خودمانی تر و

نارباری تر و رفتار دوست‌داشتنی تر و ناشاطب‌تری داشته باشم - یعنی بی خیال‌تر و پرروتر و خودسرتر بشوم - بله، تا آن وقت واقعاً باید مرا از امتیازهایی که مخصوص بچه‌های قانع و حوشحال و کوچولو است محروم نکند  
پرسیدم «بسی گفته من کاری کرده‌ام؟»

«حیی، من از آدم‌هایی که ایراد می‌گیرند و سؤال می‌کنند حوشم نمی‌آید تازه، بچه که نباید این‌طور بالای حرف بزرگ‌ترها حرف بزند برو یک جایی ششیش، و تا وقتی یاد نگرفته‌ای درست صحبت کنی ساکت بمان»

کنار اتاق پذیرایی یک اتاق کوچک صحنه بود بی سروصدا به آن‌ها رفتم یک قفسه کتاب آن‌ها بود کتابی برداشتم حواسم بود که پر از شکل و تصویر باشد رفتم روی سکوی کنار پلحره پاهایم را جمع کردم و چهارزانو نشستم، مثل شرقی‌ها پرده کلفت قرمز را تا آخر کشیدم و خودم مادام و خودم در آن حای دح

چین‌های پرده قرمز جلو دیدم را از سمت راست می‌گرفت سمت چپ، شیشه‌های شفاف پلحره مرا از هوای گرفته آن رور بوامر در امان نگه می‌داشت، هرچند که مرا از آن جدا نمی‌کرد گه‌گاه موقع ورق‌زدن کتاب به منظره آن بعدازظهر رستانی نگاه می‌کردم در دوردست، سفیدی مات مه و ابر دیده می‌شد، و در بردیکی هم منظره چمن‌زار حیس و بوته‌هایی که باد برگ‌شان را ریخته بود، و ناران بی‌امانی که داشت همه‌چیز را می‌شست تا بوقت برسد به نادی طولانی و عم‌انگیر

سرم را برگردانم روی کتابم - تاریخ پرندگان بریتانیا<sup>۱</sup> نوشته بیویک<sup>۲</sup> به نوشته‌ها زیاد کار نداشته‌ام، اما بعضی از صفحه‌ها توضیحاتی داشت که من با تمام بچگی‌ام باز نمی‌توانستم از آن‌ها رد بشوم این قسمت‌ها مربوط می‌شدند به محل‌های رفت و آمد پرنده‌های دریایی، «صخره‌ها و دماغه‌های

پرت‌افتاده» که فقط این پرنده‌ها به آن‌ها می‌رفتند، سواحل بروژ، پولک‌نشان از حریره‌های مرر خوبی‌اش، لیدیس یا بیر، تا دماغه شمالی -

آن‌ها که اقیانوس شمال، باگرداب‌های بزرگ،

در پیرامون حریره‌های عریان و عم‌رده توله دوردست می‌حروشد،

و حیرانه اطلس

به حرایر طوفانی هریدر جاری می‌شود

از مطالب مربوط به سواحل سرد و تاریک لاپلاند، سیری، اشپیتسبرگن، نووا رمللا، ایسلند و گروئنلند بیر نمی‌توانستم نگذریم - «پهنه گسترده منطقه شمالگان، و آن ناحیه‌های متروک و سرمازده، - آن محرن یخ و برف، آن‌ها که یحسارهای محکم، محصول قرن‌ها رستان، به ارتفاع آلپ بر بلندی‌ها می‌درخشند، قطب را احاطه می‌کند و کابون تشدید چندگانه سرمایه نامحدودند» از این قلمروها که به سفیدی مرگ بودند تصویری در دهم شکل می‌گرفت که مخصوص خودم بود تصویری شخ‌وار، مانند همه تصورهای بیمه‌واصح و بیمه‌گنگ که بیمه‌تاریک و بیمه‌روش در دهن بچه‌ها رفت و آمد می‌کند و تأثیر عجیبی هم دارند کلمه‌ها در این مطالب توضیحی به نقش‌ها و تصویرهای بعدی ربط داشتند و معنای خاصی می‌بخشیدند به صخره‌ای که یکه و تنها در دریایی متلاطم و حروش‌ان ایستاده بود، قایق شکسته‌ای که در ساحلی دور به گل نشسته بود، و ماه سرد و شخ‌آسایی که از لانه‌لای ابرپاره‌ها به لاشه کشتی تاره عرق‌شده‌ای نگاه می‌کرد

منی توانم وصف کنم که گورستان پرت‌افتاده و تنها با آن گورسنگ مقوش چه حال و هوایی داشت - با آن دروازه، با آن دو درخت، با آن افق محدود در احاطه دیوار شکسته، و آن هلال ماه تاره‌برآمده که از آمدن شب حر می‌داد آن دو کشتی آرمیده بر دریای لحت به نظرم اشباح آب می‌آمدند

از عولی که توبره دردی به پشت خود آویزان کرده بود رود رد شدم، چون

مرا می‌ترساند

۱ کتابی در دو جلد، ۱۷۹۷ و ۱۸۰۴

۲ تاماس بیویک (۱۷۵۳-۱۸۲۸)، حکاک انگلیسی